

مقایسه آراء سید حسین نصر و پاول فایرابند در باره‌ی جامعه‌ی علمی آرمانی

زهرا زرگر*

سید حسن حسینی**

مصطفی تقوی***

چکیده

توجه جامعه‌ی جهانی به آثار مخرب علم مدرن در کنار سلطه و نفوذ علم مدرن در نظام‌های آموزشی و حکومتی، موجب شده تا برخی اندیشمندان به فکر لزوم برون‌رفت از وضع موجود بیفتند. سیدحسین نصر و پاول فایرابند با وجود تفاوت حوزه‌ی پژوهشی‌شان متفقا علم مدرن را نقد کرده و تصویری از جامعه علمی آرمانی رسم کرده‌اند. استراتژی نصر، احیای علوم رایج در دوران قبل از علم مدرن است. علومی که منافع مادی‌شان در هماهنگی با کل طبیعت بوده، نیازهای معنوی انسان را نیز برآورده می‌کردند. اما فایرابند معتقد است باید از آنچه مایه‌ی سرسپردگی به علم مدرن است، عبور کنیم و به سمت تشکیل جامعه‌ای برویم که در آن نه تنها علم، بلکه هیچ ایدئولوژی دیگری دارای جایگاه برتر نیست. در این مقاله با مروری بر آراء ایشان در باب جامعه‌ی علمی آرمانی، تفاوت‌های ایشان تحلیل شده و در نهایت آراءشان با رویکرد کاربردی ارزیابی شده است.

واژگان کلیدی: جامعه‌ی علمی آرمانی، سنت‌گرایی، آنارشیزم، مدرنیته، عقلانیت

* دانشجوی دکتری فلسفه علم و فناوری دانشگاه تربیت مدرس (نویسنده مسئول مکاتبات)

Email: z.zargar@modares.ac.edu

Email: hoseinih@sharif.edu

Email: taghavi11@yahoo.com

** دانشیار دانشگاه صنعتی شریف

*** مدرس دانشگاه صنعتی شریف

تاریخ دریافت: ۹۱/۳/۱۹ تاریخ تأیید: ۹۱/۶/۱۱

مقدمه

علم و فناوری مدرن در کنار دستاوردهای مثبت، آثار نامطلوبی بر روی محیط زیست و سبک زندگی انسان معاصر به جای گذاشته است و این مسئله از جهات مختلفی آن را در معرض انتقاد قرار داده است. علاوه بر این جایگاه انحصاری علم مدرن در نهادهای دولتی و آموزشی باعث شده تا معارفی که انسان‌ها در گذشته بر اساس آنها زندگی می‌کرده و نیازهای خود را برطرف می‌کردند به حاشیه رانده شوند و علم مدرن جایگاه خود را به عنوان تنها گزینه برای معرفت قابل اعتماد و معتبر تثبیت کند.

این مسائل در کنار هم موجب شده‌اند تا ذهن برخی اندیشمندان به دنبال پیدا کردن راهی برای برون رفت از وضع موجود باشد. برای این که علم در جامعه در جایگاه مطلوب قرار بگیرد و به درستی نقش ایفا کند، طرح جامعه‌ی علمی آرمانی موضوعیت پیدا می‌کند. «جامعه‌ی علمی»^۱ ناظر بر مجموعه‌ی افراد و نهادهای مرتبط با علم است که در تولید علم، آموختن علم و بهره برداری از آن و یا سیاست گذاری برای علم نقش دارند. وضعیت آرمانی جامعه‌ی علمی بیانگر ویژگی‌هایی است که احراز آن توسط این مجموعه باعث می‌شود فعالیت علمی به هدف خود نزدیک شود. به این ترتیب ذیل عنوان جامعه‌ی علمی آرمانی، مسائلی چون هدف فعالیت علمی، روش علم، ارزش‌های حاکم بر فعالیت علمی و رفتار دانشمندان، نظام آموزشی مطلوب، رابطه‌ی حکومت‌ها و علم، و جایگاه مطلوب علم در جامعه نیز مطرح می‌شوند.

سید حسین نصر و پاول فایرابند^۲ هر دو از اندیشمندان معاصر هستند که بر اساس اولویت‌های فکری خود با تسلط علم مدرن به مخالفت برخاسته‌اند و بر اساس آرمان‌های خود جامعه‌ی علمی آرمانی را ترسیم کرده‌اند. زمینه پژوهشی و همچنین بستر عقاید ایشان با یکدیگر به کلی متفاوت است و این تفاوت در جنبه‌های مختلف آراء ایشان دیده می‌شود. نصر یک فیلسوف سنت‌گرا و متدین است و دغدغه‌ی دین‌مداری در آراء او به وضوح نمایان است. در حالی که فایرابند یک فیلسوف علم است و در آراء خود به ارزش‌های انسان‌مدارانه متکی است. با وجود این در برخی قضاوت‌های ایشان نسبت به وضع علم مدرن و همچنین راهکارها و توصیه‌های ایشان نقاط مشترکی یافت می‌شود.

1 . Scientific Community

2 . Paul Feyerabend

در این مقاله سعی شده است آراء این دو فرد به عنوان نماینده‌ی دو طیف اندیشه که یکی اصالت را صرفاً به ارزش‌های انسانی داده و دیگری هر ارزشی را تحت لوای ارزش‌های الهی می‌پذیرد و هر دو به دنبال تغییر وضعیت موجود علم هستند، مورد بررسی و مقایسه قرار بگیرد. این رویکرد به ما این فرصت را می‌دهد تا نقش پیش فرض‌های متفاوت ایشان در اقتضائات متفاوت و بعضاً متعارض جامعه علمی آرمانی‌شان را بررسی کنیم و همچنین ویژگی‌های جامعه علمی آرمانی ایشان در مقام پیاده سازی را بررسی کنیم.

دورنمای جامعه‌ی علمی آرمانی از دید نصر و فایرابند

نصر سنت را مجموعه‌ی اصول و قواعدی می‌داند که خداوند از طریق چهره‌های مقدس و بوسیله وحی در اختیار انسان‌ها قرار داده است تا با به کارگیری آن در جنبه‌های مختلف زندگی اعم از عبادات شخصی و جمعی، اخلاق، احکام و قوانین اجتماعی، هنر، علم و فناوری و ... در مسیر سعادت گام بردارند (نصر، ۱۳۸۸، ص ۵۸). در نگاه سنتی جهان عرصه‌ی ظهور صفات خداوند است و نقش معرفت، شناساندن خداوند به انسان است که مقدمه‌ی تقرب انسان به خداوند است (همان، ص ۱۶۷). نصر معتقد است تا قبل از دوران مدرن انسان‌ها در جوامع سنتی زندگی می‌کرده‌اند و لذا علم و فناوری در آن دوران مبتنی بر جهان بینی الهی بوده و در حرکت انسان به سمت خداوند نقش مهمی داشته‌اند. در حالی که علم مدرن که روند شکل‌گیری آن همراه با رشد فلسفه‌های سکولار بوده است، مبتنی بر یک جهان بینی مادی است. نصر به طور خاص به نقش دکارت در این زمینه اشاره می‌کند و معتقد است تقلیل معرفت یقینی به کارکرد عقل جزئی و کنار گذاشتن شهود و وحی به عنوان معرفت یقینی که توسط دکارت و برای مبارزه با شک‌گرایی انجام شد، در فرآیند سکولارسازی معرفت نقش عمده‌ای داشته است، اگرچه ریشه‌های کنار رفتن شهود و مادی دیدن جهان را در کار فلاسفه یونانی از جمله ارسطو نیز قابل مشاهده می‌داند. در نتیجه‌ی سکولار شدن معرفت، تصویری که علم از جهان ارائه می‌دهد نیز تقدس زدایی شده و صرفاً مادی می‌شود و این مسئله علاوه بر این که حضور خداوند را در هستی و بالتبع در زندگی انسان‌ها کمرنگ کرده است، بستر سوءاستفاده از محصولات فناوری را نیز فراهم کرده است (نصر، ۱۳۸۸، ص ۴۸-۵۰). نصر بحران‌های اخلاقی و زیست محیطی جوامع مدرن

را محصول جهان بینی الحادی حامی نظریه‌های علم مدرن می‌داند (نصر، ۱۳۷۹، ص ۱۴۸-۱۴۹). از دید نصر جامعه‌ی علمی آرمانی جامعه‌ایست که در آن علوم طبیعی با تکیه بر جهان بینی الهی تولید شده باشند و در مقام مصرف علم نیز چه از جانب آموزندگان، و چه تولید و مصرف فناوری‌های مبتنی بر علم، جهان بینی الهی حاکم باشد.

از سوی دیگر آرمان فایراند پیاده سازی ارزش‌های انسانی از جمله عدالت^۱ و آزادی در جامعه‌ی علمی است. فایراند معتقد است انسان برای شناخت طبیعت و غلبه بر آن باید آزادانه از تمام ایده‌ها و روش‌ها استفاده کند نه بخش کوچک و گزینش شده‌ای از آن (پرستون، ۱۹۹۷، ص ۲۰۶). او فلاسفه علم پیش از خود را که به دنبال بازسازی منطقی علم بوده‌اند نقد می‌کند و معتقد است تاریخ علم گواه آن است که هیچ قانون و قاعده‌ای نبوده است که تمام دانشمندان از آن پیروی کرده باشند و رمز پیشرفت علم نیز در همین است. علاوه بر این، قضاوت آفاقی^۲ بین نظریه‌ها و سنت‌های معرفتی مختلف را ناممکن می‌داند و در نتیجه برتری جهان شمول یک نظریه را انکار می‌کند (فایراند، ۱۹۹۳، ص ۲۲۲)، به این ترتیب همواره بین حامیان نظریه‌های مختلف رقابت وجود دارد و هر گروه سعی می‌کند با ارتقاء نظریه‌ی خود به موفقیت‌های بیشتری دست پیدا کند. فایراند این مسئله را قابل تسری^۳ به سنت‌های معرفتی دیگر می‌داند و معتقد است علم، سنتی در کنار سنت‌های دیگر است. بنابراین در جامعه‌ی آرمانی فایراند هر فرد و گروهی می‌تواند برای ترویج، توسعه و آموزش عقاید خود تلاش کند. در این جامعه‌ی آرمانی تمامی سنت‌های معرفتی در یک سطح قرار دارند و از منابع قدرت و ثروت به یک اندازه بهره می‌برند. حکومت در چنین جامعه‌ای حامی هیچ سنت خاصی نیست و وظیفه‌ی برقراری عدالت بین سنت‌های مختلف را بر عهده دارد (فایراند، ۱۹۸۲، ص ۱۰۷).

در نگاه اول طرح این دو نفر شباهت‌هایی با یکدیگر دارد از جمله این که هر دو

۱. فایراند عدالت را در برقراری مساوات بین افراد مختلف در دسترسی به منابع قدرت و ثروت و فرصت بیان عقاید می‌داند.

2. Objective

۳. شایان ذکر است اصطلاح "سنت" نزد فایراند معنایی متفاوت با "سنت" نزد نصر دارد. منظور فایراند از "سنت"، یک نظام معرفتی است که فرد یا افرادی به آن عقیده دارند.

این خطر را احساس کرده‌اند که اگر علم مدرن به حال خود رها شود، می‌تواند موجبات هلاکت بشر را به وجود بیاورد. چنان که در مواردی کاربرد بدون نظارت علم باعث شده است تا فجایع انسانی و زیست محیطی به وقوع بپیوندد. لذا ایشان جوامع را دعوت می‌کنند تا برای استفاده از علم و کاربردهای آن، فواید و مضراتش را در نظر بگیرند و بر اساس اهداف و نیازهای جامعه‌ی خود این محصولات را به کار گیرند (نصر، ۱۳۹۱، ص ۵۱ و فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۲۵۱). علاوه بر این که ایشان معتقدند انحصارطلبی علم مدرن باعث شده است تا سنت‌های معرفتی بدیل به حاشیه رانده شوند در حالی که این سنت‌ها قابلیت‌های معرفتی و کاربردی قابل توجهی دارند. نصر و فایرابند به دنبال این هستند که با رهایی از سلطه‌ی علم مدرن، سنت‌های معرفتی مهجور را به جایگاه قبلی خود بازگردانند. مسئله‌ی دیگری که هر دو فیلسوف به آن توجه داشته‌اند "روش علمی" است. نصر و فایرابند معتقدند که تعیین یک روش خاص برای علم و محدود کردن اعتبار معرفت به استفاده از چنین روشی، نادرست است و انسان را از توانایی‌های دیگری که دارد محروم می‌کند. به عقیده‌ی ایشان در شناخت طبیعت نباید تعقل انسان محدود به تفکر استدلالی و تحلیلی شود و هر فرد می‌تواند از منابع شهودی، درک هنری و معیارهای شخصی و سلیقه‌ای در توسعه‌ی علم استفاده کند (نصر، ۱۳۸۸، ص ۱۷۳ و فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۳۸).

با وجود شباهت‌هایی از این دست که در برخی اندیشه‌های این دو نفر دیده می‌شود، تفاوت‌های تعیین کننده‌ای در جنبه‌های مختلف آراء ایشان دیده می‌شود و در مواردی نظراتشان در تقابل کامل با یکدیگر قرار می‌گیرد. این تفاوت‌ها از مبانی عقیدتی ایشان شروع شده و تا ویژگی‌های کلی و جزئی جامعه‌ی آرمانی ایشان ادامه پیدا می‌کند.

علم مدرن از نگاه نصر از آن رو مذموم است که مسیر رستگاری انسان را سد کرده است. خالی بودن نظریه‌های علم مدرن از حضور امر قدسی و پیش فرض‌های الحادی علم مدرن باعث شده تا انسان‌هایی که از دستاوردهای این علوم و تولیدات فناوری حاصل از آن استفاده می‌کنند از مسیر اصلی خود دور افتاده و به پوچی و تباهی برسند (نصر، ۱۳۷۹، ص ۱۳۷). نصر معتقد است سنت‌هایی که در گذشته و قبل از رنسانس وجود داشته و با مبدا الهی و بر اساس آموزه‌های قدسی شکل گرفته بودند،

معرفت‌رهایی بخش تولید می‌کردند که علاوه بر بالا بردن دانش انسان و بالا بردن امکانات زندگی او، او را در مسیر حرکت به سوی امر قدسی یاری می‌کردند (نصر، ۲۵۶، ص ۱۳۸۸). اما جریان مدرنیسم با تضعیف و تخریب این سنت‌ها و تحقیر علوم تولیدی آنها، انسان‌ها را از این مسیر منحرف کرده است. فایرابند نیز با سلطه‌ی علم مدرن مخالف است و معتقد است علم مدرن با ادعای واهی برتری نسبت به سنت‌های معرفتی دیگر، انسان‌ها را از آشنایی با راه‌های دیگر تعامل با جهان اطراف محروم کرده است و جلوی شکوفایی استعداد‌های انسان در طریقی خارج از مسیر دانش مدرن را گرفته است. فایرابند مدعی ست روش واحد و برتری که علم مدرن جایگاه خود را مدیون آن می‌داند نه واقعیت دارد و نه واقعیت بخشیدن به آن مفید است. علم مدرن با تخطی از قوانین روش شناختی پیشرفت کرده و به موقعیت امروز خود رسیده است و در صورتی که دانشمندان به جای خلاقیت و ساختارشکنی به دنبال پیروی از قوانین روش شناختی بودند علم پیشرفت نمی‌کرد. بنابراین امروز نیز تبلیغ و ترویج قوانین روش شناختی هم به ضرر علم مدرن است و هم از آنجا که انسان را از بهره برداری از توانایی‌های گوناگونش محروم می‌کند در تعارض با انسانیت است (فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۱۵۴).

نصر و فایرابند هر دو سلطه‌ی علم مدرن و پذیرش بی‌چون و چرای آن را برای انسانیت زیان بار می‌دانند اما هر کدام بر اساس عقاید و اغراض خود از جهت به خصوص منتقد علم مدرن هستند. مخالفت فایرابند از آن روست که سلطه هر ایدئولوژی و عقیده‌ای را مانع پیشرفت انسان می‌داند. او به دنبال جامعه‌ی است که در آن هیچ ایدئولوژی‌ای مصون از نقد نباشد و هر عقیده‌ای را بتوان زیر سوال برد زیرا چنین وضعیتی را برای بالا رفتن آگاهی انسان‌ها مطلوب‌ترین وضع می‌داند. اما نصر به نمایندگی از سنت‌گراها با خود علم مدرن به دلیل پیش فرض‌های حامی آن و مشخص نبودن حد و مرز اعتبار یافته‌های آن مخالف است. بالتبع فایرابند به دنبال تاسیس جامعه‌ای است که در آن علم و همه‌ی سنت‌های معرفتی دیگر در یک سطح قرار گرفته باشند در حالی که آرمان نصر تولید و ترویج علم مقدس و شکل‌گیری تمدن بر اساس آن است چرا که از نظر نصر علم مقدس و تنها علم مقدس است که به دلیل ویژگی الهی اش می‌تواند انسان را به رستگاری برساند (نصر، ۱۳۸۸، ص ۲۵۵).

به این ترتیب مبانی فکری نصر و فایرابند و غایتی که از طرح جامعه‌ی علمی آرمانی دنبال می‌کنند با یکدیگر تفاوت دارد و این تفاوت در جنبه‌های مختلف جامعه‌ی آرمانی‌شان منعکس شده است. می‌توان تفاوت کلیدی میان آراء این دو نفر را در این نکته خلاصه کرد که نصر به وجود معرفت برتر عقیده دارد و آرمان او احیای چنین معرفتی و جایگزین کردن علم مدرن با آن است. در حالی که فایرابند اساساً امکان وجود هرگونه معرفت برتری را انکار می‌کند و تمام آنچه در جامعه‌ی آرمانی خود تصویر می‌کند بر اساس برابری و مساوات میان سنت‌های معرفتی مختلف است. به این ترتیب نصر و فایرابند سلطه‌ی علم مدرن را در تضاد با آرمان‌های خویش می‌بینند.

ریشه‌ی تقابل میان آراء نصر و فایرابند

اختلاف نظر بین نصر و فایرابند بر سر امکان وجود معرفت برتر، در تصویر ایشان از جامعه‌ی علمی آرمانی نقش مهمی داشته است. نصر با توجه به نقشی که برای معرفت قائل است، ویژگی‌های خاصی را برای معرفت ضروری می‌داند و معرفتی را که دارای این ویژگی‌ها باشد برتر و مقدس می‌داند. در حالی که فایرابند همه‌ی سنت‌های معرفتی را در یک سطح می‌بیند و ادعای برتری را برای هر سنتی گزاف می‌داند. تحلیل این اختلاف در آراء این دو فرد و معلوم ساختن منشاء آن، از نحوه‌ی شکل‌گیری تقابل‌های دیگر بین آراء ایشان نیز پرده بر می‌دارد.

فایرابند در گام اول امکان قضاوت آفاقی میان سنت‌های معرفتی را انکار می‌کند. امکان قضاوت آفاقی متوقف بر وجود معیارهایی آفاقی برای قضاوت میان نظام‌های معرفتی است. فایرابند با استفاده از تز قیاس‌ناپذیری^۱ خود عدم وجود چنین معیارهایی را نشان می‌دهد (فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۲۲۲). او با بیان مثال‌هایی نشان می‌دهد که می‌توان از امر واحدی برداشت‌های متفاوتی داشت که به زمینه‌های ذهنی و حتی فیزیکی^۲ هر شخص بستگی دارد. فایرابند این مثال‌ها را از تصاویر خاصی که به چند شکل می‌توان آنها را درک کرد شروع می‌کند تا جهان بینی‌هایی که تا حدی با یکدیگر متفاوتند که

1. Incommensurability

۲. فایرابند مثال‌هایی از تصاویری می‌آورد که می‌توان آن را به انحاء متفاوتی درک کرد. او این تفاوت را به حالت‌های ذهنی متفاوت نسبت می‌دهد و معتقد است عواملی چون بیماری، وضعیت فیزیولوژیکی، فرهنگ و... می‌توانند روی حالت‌های ذهنی اثرگذار باشند (فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۱۶۷).

مسائل مطرح شده در یکی در دیگری به کلی ناپدید می‌شود و یا ترجمه‌ی یک اصطلاح از یکی به دیگری ناممکن است (فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۲۰۳). با بیان این مثال‌ها فایرابند نشان می‌دهد که حتی برای امکان پذیر بودن گفت و گو بین دو نظریه و جهان‌بینی‌های حامی آنها، آن دو نظریه تا حدی عوض می‌شوند. در چنین شرایطی مسلماً نمی‌توان قضاوتی جهان شمول بین نظریه‌ها داشت، چرا که حتی "فهم"ی جهان شمول نیز از آنها نمی‌توان داشت و آنها را برای این که به عرصه‌ی مقایسه بکشانیم تغییر می‌دهیم.

محال بودن مقایسه‌ی آفاقی، برتری آفاقی را نیز غیرممکن می‌کند. فایرابند با رد امکان وجود معیاری که بتوان از طریق آن مقایسه‌ای آفاقی بین سنت‌ها و نظریه‌های مختلف داشت، ادعای برتری جهان شمول را برای هر معرفتی بی‌اساس می‌داند و بر شخصی بودن قضاوت تاکید می‌کند. این عقیده‌ی فایرابند زمینه ساز نسبی‌گرایی اوست که خود آن را نسبی‌گرایی سیاسی می‌داند. یعنی منشی که بر اساس آن افراد در جامعه با پذیرفتن شخصی بودن قضاوت هایشان، دست از برتری طلبی بر می‌دارند و با احترام به عقاید یکدیگر در کنار هم زندگی می‌کنند. حکومت نیز اجازه‌ی سلطه‌ی یک عقیده‌ی خاص را نمی‌دهد (فایرابند، ۱۹۸۲، ص ۸۰).

تا اینجا قیاس ناپذیری از عدم برتری آفاقی یک نظریه حمایت می‌کند. اما باید دید که آیا فایرابند به برتری مطلق یک نظریه و یا یک نظام معرفتی برای یک گروه یا فرد خاص عقیده دارد یا خیر؟ فایرابند در جاهای مختلفی اشاره می‌کند که یک جامعه‌ی آرمانی نباید افراد را از وقف کردن خود برای عقیده‌ای که آن را بهتر می‌پندارند محروم کند. همچنین تنها با پایداری بر یک نظریه علی‌رغم اشکالات آن است که استعدادهایش شکوفا می‌شود. اما او در مقیاس فردی، افراد را در مقابل نظریه‌های مختلف و سنت‌های مختلف معرفتی، تشویق به در پیش گرفتن یک فلسفه‌ی پراگماتیستی می‌کند. بر مبنای این فلسفه انسان‌ها در برخورد با معارف گوناگون نباید خود را پایبند به یک معرفت بکنند، بلکه باید مثل مسافری هرگاه احساس نیاز کردند، آماده‌ی گذر به سمت مقصدی جدید باشند. همچنین عقاید خود را نباید جزئی از یک سنت حقیقی و تغییر ناپذیر ببینند، چرا که هر عقیده‌ای هر قدر هم که گرامی باشد بخشی از یک سنت متغیر و دارای نواقص است (فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۲۱۸-۲۱۷).

از نظر فایرابند هر سنتی برای دعوت دیگران به خود و تقویت باور پیروانش مدعی می‌شود که حقیقت در مشت اوست، و نمی‌توان مستقل از هر سنتی این ادعا را آزمود و تعیین کرد که حقیقت در مشت کیست. این چنین بیعت افراد با حقیقت به بیعت با یک سنت خاص تبدیل می‌شود و منجر به دفاع متحجرانه از آن ایدئولوژی می‌شود. فایرابند معتقد است زندگی انسان با ایده‌های بسیاری هدایت می‌شود و دستیابی به حقیقت تنها یکی از این ایده‌هاست و در صورتی که حقیقت موجود در یک سنت خاص در مقابل آزادی قرار بگیرد می‌توانیم میان آنها انتخاب کنیم. (فایرابند، ۱۹۹۹، ص ۱۸۲-۱۸۳). به این ترتیب هیچ سنتی حقیقت را به طور تمام و کمال ندارد و لذا نمی‌توان از یک فعالیت معرفتی انتظار داشت که در نهایت حقیقت را به دست آورد (فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۲۱).

در واقع فایرابند معتقد است اعتقاد به وجود حقیقت در دل سنت معرفتی خاص و جست و جوی آن از طریق آن سنت، نوعی تعصب ورزی با خود به دنبال دارد و خواه ناخواه با کنار گذاشتن و نادیده گرفتن سنت‌های معرفتی دیگر همراه خواهد شد، که این امر از نظر فایرابند فرد را از معارف و دانش‌های دیگر محروم می‌کند. به عقیده فایرابند حقیقت چیزی نیست که یک فرد یا یک سنت بتواند آن را داشته باشد بلکه هر سنت بهره‌ای از حقیقت برده است. به این ترتیب فایرابند نه تنها برتری یک نظریه در کل جامعه را نفی می‌کند، بلکه حتی معتقد است یک فرد نیز نباید برای یک نظریه برتری مطلق قائل باشد و با سرسپردگی به آن تصور کند که حقیقت را یافته است. از نظر فایرابند شناختی که برای انسان از طبیعت حاصل می‌شود نتیجه‌ی فرعی چالش بین نظریه‌های مختلفی است که همگی در جست و جوی حقیقتند اما هیچ یک به طور کامل به آن دسترسی ندارند (همان، ص ۲۱). این که فایرابند امکان دسترسی به حقیقت از طریق هر سنت معرفتی را نفی می‌کند باعث می‌شود نظرگاه او از واقع‌گرایی معرفت‌شناختی فاصله بگیرد و به نسبی‌گرایی نزدیک شود. البته از آنجا که فایرابند معتقد است بالارفتن آگاهی انسان‌ها و درک بیشتر آنان از حقیقت در گروه تعامل میان سنت‌ها و نظریات مختلف است، نمی‌توان قاطعانه گفت که فایرابند واقع‌گرایی معرفت‌شناختی را انکار می‌کند و این مسئله با ابهام رو به رو است. با این حال آنچه از نظرات فایرابند بر می‌آید این است که در نظر او حقیقت به طور کامل در هیچ سنت مفردی وجود

ندارد و نباید به بهانه این که یک سنت تنها واجد حقیقت است، سنت‌های دیگر را از میدان به در کنیم.

اما دیدگاه نصر بسیار متفاوت از این است. نصر مانند فلاسفه‌ی اسلامی تطابق عین و ذهن را فرض می‌کند و هم از لحاظ وجود شناختی و هم از لحاظ معرفت شناختی واقع‌گراست. به عقیده‌ی او دو نوع خرد به انسان عطا شده است: عقل جزئی^۱ که شناخت جهان مادی را میسر می‌کند و عقل کلی^۲ که از مرحله مادی فراتر رفته و شناخت شهودی از آن حاصل می‌شود. در هر دو نوع خرد مراتبی وجود دارد و متناظر با این مراتب، شناخت انسان می‌تواند از خارجی‌ترین وجه واقعیت یک شیء آغاز شده و تا متعالی‌ترین وجه آن که در علم الهی جای دارد، ادامه پیدا کند. او آیه "و علم آدم الاسماء کلها..." (سوره‌ی بقره - آیه‌ی ۳۱: او همه‌ی نام‌ها را به انسان آموخت) را شاهدی بر این مسئله می‌آورد و عقیده دارد منظور از نام‌ها در این آیه، واقعیت ماهوی و طبیعت اشیاء است. (نصر، ۱۳۹۱، ص ۴۰-۴۱)

اختلاف نصر و فایرابند بر سر امکان دسترسی به حقیقت، موجب تقابل عقیده‌ی ایشان درباره‌ی امکان معرفت برتر شده است. معرفت برتر معرفتی است که انسان را به حقیقت رسانده و یا به آن نزدیک تر کند. انکار دسترسی به حقیقت، فایرابند را از این که لقب "برتر" را به سنتی نسبت دهد ناتوان می‌کند. فایرابند درباره‌ی این که سنت‌ها در مقایسه با حقیقت چه وضعیتی دارند نمی‌تواند معیاری ارائه دهد، نه در مقیاس اجتماع و نه حتی در مقیاس فردی. معیار هر فرد و هر اجتماع برای انتخاب یک معرفت، میزان کارایی آن در زمان و شرایط خاص است که با تغییرش، معرفت منتخب نیز با معرفتی دیگر جایگزین می‌شود. این متغیر بودن و قابل جایگزین شدن، در فعالیت معرفتی به عنوان یک اصل در نظر گرفته می‌شود. اما نصر به عنوان کسی که دسترسی به حقیقت را ممکن می‌داند، به دنبال آن است تا معرفتی را پیدا کند که می‌تواند میان امر موهوم و حقیقی تمایز قائل شود و او را به حقیقت نزدیک‌تر سازد. چنین معرفتی در صورت وجود، معرفت برتر خواهد بود و بسته به این که معیار تعیین این معرفت شخصی یا آفاقی باشد، می‌توان آن معرفت را مطلقاً برتر یا به طور شخصی برای هر فرد معرفت برتر دانست.

1 . Reason
2 . Intellect

تا این مرحله، تقابل نظر فایرابند و نصر درباره‌ی امکان دسترسی به حقیقت باعث شده تا یکی به طور کلی ادعای برتری برای هر معرفتی را انکار کند و دیگری به دنبال معرفت برتر باشد. اما باید دید که نصر چگونه معرفت خاصی را به عنوان معرفت برتر معرفی می‌کند و برای این انتخاب چه معیاری ارائه می‌دهد؟

نصر معرفت را هنگامی برتر و به تعبیر خود مقدس می‌داند که از منشاء الهی و قدسی سرچشمه گرفته شده باشد و نهایتاً نیز منجر به نزدیکی به امر قدسی شود. او معتقد است معرفت قدسی توسط خردی حاصل می‌شود که موهبت الهی است و برای شناخت امر قدسی در انسان به ودیعه نهاده شده است. (نصر، ۱۳۸۸، ص ۵). معرفت قدسی یا همان حکمت خالده متافیزیکی است که به انسان کمک می‌کند تا میان امر حقیقی و امر موهوم تمایز قائل شود (همان، ص ۱۱۰). در صورتی که این متافیزیک حامی نظریه‌هایی شود که برای شناخت طبیعت تولید می‌شوند، باعث می‌شود تا این نظریه‌ها به جای آن که بدون در نظر گرفتن سطوح بالاتر حقیقت، واقعیت را در سطح ماده محصور ببینند و تصویری هرچه مادی‌تر از جهان طبیعت نشان دهند، جهان طبیعت را به منزله‌ی جلوه‌ای از اوصاف الهی در نظر بگیرند و با شناخت طبیعت به دنبال شناخت خالق جهان باشند (همان، ص ۱۶۷). علم طبیعی با این ویژگی از دید نصر مقدس است چرا که انسان را در مسیر حقیقت واقعی که همان امر ازلی و ابدی مقدس است، به جلو سوق می‌دهد.

نقطه‌ی اختلاف تعیین کننده‌ی نصر و فایرابند که باعث شده تا نصر علم طبیعی مقدس را ممکن بدانند، اعتقاد نصر به خداوند به عنوان حقیقتی ثابت و پایدار است که رستگاری انسان‌ها در وصول به این حقیقت معنا می‌شود. شناخت انسان از پروردگار و نزدیک شدن به او از طریق آموزه‌هایی الهی که خداوند به وسیله‌ی وحی به پیامبران و چهره‌های مقدس و توسط آنها به انسان‌ها منتقل کرده است، ممکن می‌شود. اعتقاد به وجود چنان مقصدی و چنین آموزه‌هایی باعث می‌شود تا نصر قائل به علومی باشد که با معرفت وحیانی پیوند دارند و انسان را در مسیر غایت خویش به پیش می‌برند. به خاطر مقدس بودن مقصد و مسیر این حرکت بی گمان مرکبی که حرکت انسان در این مسیر را میسر می‌کند نیز، مقدس خواهد بود.

معیار الهی بودن و یا قدسی بودن از دید نصر یک معیار جهان شمول است. او نوع

انسان را خلیفه و جانشین خدا بر زمین می‌داند و معتقد است رستگاری هر انسانی در رسیدن به امر قدسی است و لذا هر انسانی برای رستگاری باید در جهانی سنتی (به این معنا که در آن امر قدسی حضور داشته باشد) زندگی کند. اما بیش از این در بیان معیارهایی که در میان معارف الهی مختلف مراتب متفاوت ایجاد می‌کند، نمی‌کوشد. انتخاب از بین سنت‌های مختلفی که همگی مبداء ازلی دارند و دارای علوم و معارف خاص خود هستند به هر فرد واگذار می‌شود. (نصر، ۱۳۸۸، ص ۱۵۴)

همان طور که دیدیم اعتقاد نصر به وجود خداوند، و ارتباطش با انسان‌ها از طریق وحی باعث می‌شود تا او اصول مشترک در آموزه‌های وحیانی را که مبنای جهان بینی الهی هستند، معیار حقیقت قلمداد کند و بر این اساس از میان نظام‌های مختلف معرفتی برخی را در مسیر شناخت حقیقت و مابقی را دور از این طریق بداند. اما در نظر فایراند تمامی نظام‌های معرفتی هم سطح هستند و همگی از آن رو که محصول "انسان"ند محترم و قابل توجهند. تکیه گاه فایراند در مباحثش تنها خود "انسان" است. از خود انسان‌ها، معیاری فرانسانی برای قضاوت بین تولیدات فکری انسان‌ها نمی‌توان بیرون کشید و این کاری است که تنها یک مرجع فرانسانی می‌تواند انجام دهد، چنان که نصر معتقد است آموزه‌هایی که منشاء الهی دارند همان مرجع فرانسانی هستند که سازگاری با آنها می‌تواند معرفتی را نسبت به معارف دیگر برتر و مقدس کند.

مقایسه‌ی اقتضائات جامعه‌ی علمی آرمانی نصر و فایراند

اختلاف در مبانی عقیدتی و خاستگاه ارزش‌ها نزد نصر و فایراند، همان طور که موضع ایشان درباره امکان معرفت برتر را متاثر کرده است، جوانب دیگر جامعه علمی آرمانی ایشان را نیز تحت تاثیر قرار داده است. در زیر آراء ایشان در بعضی موضوعات تعیین کننده مقایسه می‌شود:

- جامعه‌ی علمی آرمانی و انسان مداری

دغدغه‌ی مهم فایراند این است که در زمان فعلی "انسان مداری" به شکل حقیقی در جامعه پیاده نشده است. هدف او برپایی جامعه‌ای است که در آن هر نوع تصمیمی به صورت دمکراتیک اتخاذ می‌شود و همه‌ی افراد جامعه با نژاد، جنس، قدرت و تفکرات

متفاوت، به دلیل "انسان" بودن که همگی در یک سطح از آن برخوردارند، به یک اندازه مورد احترامند و در تصمیم‌گیری‌های جامعه نقش دارند. هیچ چیز ایدئولوژی‌ای نباید باعث شود بعضی انسان‌ها در تصمیم‌گیری برای جامعه بیشتر از بعضی دیگر سهم داشته باشند. او با تأکید بر انسانیت می‌خواهد جایگاه ایدئولوژی‌ها را در جامعه پایین بیاورد و در واقع از انسانیت در مقابل آنها دفاع می‌کند. از نظر فایرابند تعصب روی یک عقیده و سعی در به حاشیه راندن عقاید دیگر رفتاری غیر انسانی است که امروزه توسط طرفداران علم مدرن انجام می‌شود. او به دنبال حکومتی کاملاً لیبرال و دمکرات است که در آن هر کس بتواند طبق معیارهای مورد قبول خود عمل کند و جامعه نیز بر این اساس به پیش برود.

اما نصر بزرگترین فاجعه‌ی دوران مدرن را "انسان‌مداری" می‌داند که از رنسانس رایج شده و قائل به مرکزیت انسان نسبت به کل عالم است و انسان را مقیاس همه چیز می‌داند. (نصر، ۱۳۹۱، ص ۱۱۶). به عقیده‌ی نصر انسان‌نگامی که تحت تربیت الهی قرار گرفته باشد، خود را بنده‌ی خدا و جهان‌آفرینش را مخلوق و آینده‌ی صفات او می‌داند. چنین انسانی خلیفه‌ی خدا بر زمین است و بهره‌برداری او از طبیعت به قدر نیاز و با نگاهبانی از آن انجام می‌شود. اما هنگامی که رابطه‌ی انسان با خداوند قطع شود و خود و جهان را محدود در سطح مادی بداند، بی‌هیچ قید و بندی به دنبال ارضای غرایز و حرص و طمع خویش می‌رود و مسیری در پیش می‌گیرد که تباهی خود و طبیعت را به دنبال دارد. به عقیده‌ی نصر اومانیزم چنین انسانی را در صدر قرار داده است و در این تفکر جایگاه امر قدسی در جهان توسط انسان غصب شده است. این خودبینی علاوه بر این که انسان را از قید و بند اخلاق رها کرده است، حضور امر قدسی را در زندگی انسان‌ها کمرنگ کرده و پوچ‌گرایی را به دنبال داشته است. نصر اصلاح وضع موجود را در گرو آن می‌داند که انسان به جایگاه اصلی خود بازگردد و خود را به عنوان بنده‌ی خدا و پیوسته با مخلوقات دیگر او ببیند.

بر همین منوال، از دید نصر پیش‌فرض‌های اومانیزمی علم مدرن که در عرصه‌ی کاربرد خود را نشان می‌دهند و خالی بودن آن از حضور امر قدسی، بزرگترین عیب علم و فناوری مدرن و دلیل اصلی اشکالات دیگر آن است. در حالی که مخالفت فایرابند با سلطه‌ی علم مدرن به خاطر آن است که محصولی از محصولات فکری انسان

ادعایی گزاف درباره‌ی برتری کرده است و با مهجور کردن تولیدات دیگر فکری انسان، انسانیت را زیر پا گذاشته است.

می‌توان گفت فایرابند محدودیت و تضييع حقوق برخی انسان‌ها در جامعه‌ی امروزی را مد نظر قرار داده و سعادت انسان‌ها را در برطرف شدن این شرایط می‌بیند. در حالی که نصر معتقد است عدالت بین انسان‌ها و آزادی دادن به ایشان ولو اینکه در آن همه‌ی انسان‌ها در نظر گرفته شده باشند، برای سعادت انسان‌ها کافی نیست. چرا که تا وقتی انسان‌های منفک از امر قدسی معیار همه چیز باشند و قوانین و معیارهایی فراانسانی موجود نباشد، خودخواهی انسان‌ها به آنها اجازه می‌دهد تا حقوق دیگر موجودات را ضایع کنند و این مسئله در نهایت سرنوشت انسان‌ها را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد. علاوه بر این که خود نیز بدون آموزه‌هایی الهی نمی‌توانند مسیر سعادت را بیمایند.

-دین در جامعه‌ی علمی آرمانی

در نظر فایرابند دین، سنتی مانند سنت‌های دیگر است که پیروانش باید حق تبلیغ و ترویج آن را داشته باشند. با این که سلطه‌ی دین در قرون وسطا از نظر فایرابند نامطلوب بوده و مبارزه‌ی علم با آن را روشنگری می‌داند، اما او وضع امروز دین و علم را هم (که در صورت تعارض علم و دین، دین باید به کنار برود) مطلوب نمی‌داند. حتی دین‌دارانی را مورد ستایش قرار می‌دهد که به خاطر اعتقادات خود با نظریه‌های علمی که به مثابه‌ی یک ایدئولوژی نقدناپذیر سلطه پیدا کرده‌اند، مخالفت می‌کنند (فایرابند، ۱۹۹۹، ص ۱۸۷). از این لحاظ می‌توان گفت فایرابند در جامعه‌ای که توسط علم فتح شده است، جایی برای دین باز می‌کند و در پی احقاق حقوق دین‌داران در تبلیغ تعالیم دینی و عمل به قوانین دین است. اما ادعای حقانیت ادیان و انحصارطلبی‌شان که باعث می‌شود تا پیروان خود را به تعصب و پایبندی تشویق کنند، مورد انتقاد فایرابند است و اگر ادیان نیز بخواهند از محدوده‌ی خود به عنوان یک سنت انسانی فراتر بروند، باید از طرف حکومت با آنها مقابله شود.

با این که شاید در جامعه‌ی آزاد فایرابند نسبت به جامعه‌ی امروز غربی پیروان ادیان احساس آزادی بیشتری بکنند، اما به نظر می‌رسد که این محدوده برای دین از طرف بسیاری از پیروان ادیان پذیرفتنی نباشد. برخی از ادیان و مذاهب در حوزه‌های

فردی و اجتماعی دارای قوانینی هستند و برای اجرای این قوانین خواهان حضور حداکثری در اجتماع و در سطح حکومت هستند. به خصوص که در ادیان بحث حق و باطل دارای محوریت است و بنابراین به نظر نمی‌رسد تصمیم‌گیری کاملاً دموکراتیک در جامعه که به همه‌ی افراد حقوق یکسان می‌دهد و معیاری جز نظر افراد برای تصمیم‌گیری ندارد، از طرف دین‌داران پذیرفته شود، آن هم در شرایطی که آموزه‌های دینی معیارهایی ارائه می‌دهند که دین‌داران موظفند بر اساس آن در هر موردی تصمیم گرفته، عمل کنند.

در نحوه برخورد با دین نیز انسان محوری فایرابند کاملاً به چشم می‌خورد و دین مثل هر سنت دیگری به این دلیل در جامعه پذیرفته می‌شود که انسان‌هایی آن را برگزیده و به آن تعلق خاطر دارند. به نظر می‌رسد چنین موضعی در قبال دین از نظر نصر مطلوب نیست چرا که به عقیده نصر دلیل لزوم حضور و تاثیرگذاری دین بر مسیر جامعه، رابطه‌ی آن با امر قدسی و توانایی آن برای هدایت انسان‌ها به سمت حقیقت است، نه این که بخشی از جامعه به آن اعتقاد دارند. نصر معتقد است "انسان" به ناحق جایگاه امر قدسی را در زندگی بشریت غصب کرده است و معیار همه چیز شده است. بحران‌هایی که جامعه‌ی مدرن با آن دست و پنجه نرم می‌کند اعم از بحران‌های زیست محیطی، اخلاقی و سرگشتگی و پوچ‌گرایی انسان‌های جوامع مدرن حاصل این اتفاق است. از نگاه نصر نقش دین آن است که امر قدسی را به انسان شناساند و عمل به آموزه‌های دینی و سنتی باعث می‌شود تا امر قدسی در تمام جنبه‌های جامعه حضور پیدا کند، انسان جایگاه خود را در مقابل خداوند و هستی و انسان‌های دیگر به درستی بشناسد و به سمت هدف خود هدایت شود. در جامعه‌ی آرمانی نصر، معرفت مبتنی بر جهان بینی دینی برتر از هر معرفتی است چرا که نسبتش با امر قدسی نزدیک تر است. بنابراین نفسِ ارزش دهی به دین بر اساس انسان‌مداری و در نظر نگرفتن جایگاه معرفتی خاص و برتر دین خلاف اعتقاد نصر است، علاوه بر این که اعطای چنین جایگاهی به دین حداقل با نارضایتی بخشی از دین‌داران راست‌گیش مواجه خواهد شد.

-تکثرگرایی (Pluralism) در علوم

در آراء نصر و فایرابند دیده می‌شود که هر کدام به شکلی تکثرگرایی را پذیرفته‌اند. اما تکثرگرایی مد نظر ایشان علاوه بر تفاوت در مبانی و اقتضانات، در مواردی با یکدیگر

در تقابل نیز هست.

فایرابند اساساً اتفاق نظر را تنها برای پیروان متعصب یک دین یا حاکم ستمگر مفید می‌داند و معتقد است آنچه برای دانش مفید است، تنوع هرچه بیشتر افکار است و تنها روشی که با دیدگاه انسان دوستانه سازگار است، روشی است که به تنوع بیشتر ترغیب می‌کند (فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۳۲). چرا که کثرت آراء فرصت آموختن از هر اندیشه‌ای را به انسان‌ها می‌دهد و تعامل اندیشه‌ها به بالاتر رفتن سطح آنها و فرهنگ جامعه منتهی می‌شود. علاوه بر این که هر سنتی و هر نظریه‌ای در پرتو نظام‌های معرفتی بدیل است که به خوبی شناخته و فهمیده می‌شود (همان، ص ۲۱).

اما تکثرگرایی مدنظر نصر بر مبنای تکثری است که او برای صور قدسی قائل است. او همه‌ی سنت‌ها را دارای یک امر ذاتا مطلق و مقدس می‌داند که مصداقش در سنت‌های مختلف یکسان است. اما خارج از محدوده‌ی این امر مطلق، هر سنت صور مقدسی مخصوص به خودش را دارد که نسبتاً مطلق هستند، یعنی در چارچوب آن سنت مطلقند و اعتقاد به آن ضروری است، اما چیزی غیر از آن ذات مطلقند. تفاوت سنت‌ها در تاکیدهای متفاوتی است که بر حقایق مختلف در آنها شده است و هر یک جلوه‌ای از یک حقیقت را به نمایش گذاشته‌اند. (نصر، ۱۳۸۸، ص ۲۴۳-۲۴۴). در حوزه‌ی علوم سنتی نیز به همین ترتیب نصر معتقد است تنها یک علم سنتی وجود ندارد. بلکه بر اساس جهان بینی توحیدی و نگاه سلسله مراتبی به جهان علوم طبیعی مختلفی می‌توانند وجود داشته باشند که هر یک وجهی از وجوه طبیعت را در خود منعکس می‌کنند (نصر، ۱۳۹۱، ص ۴۰). همه‌ی این علوم طبیعی مادامی که حقیقتی را که جهان بر اساس آن آفریده شده منعکس می‌کنند و انسان را قادر می‌سازند تا در نظام مخلوق و حکمت خداوند تأمل کند، مشروع و مورد تشویقند (همان، ص ۴۲).

همان طور که دیدیم، نصر و فایرابند هر یک به منظور خاصی از تکثرگرایی صحبت کرده‌اند. فایرابند تکثر را لازمه‌ی پیشرفت انسان می‌داند و لذا هر چه بیشتر آن را تشویق می‌کند. از نظر او بهترین برخورد با سنت‌های متفاوتی که وجود دارند، مواجهه‌ای پراگماتیستی برای استفاده از فرصت‌های هر سنت است. هر فرد باید برای تغییر عقیده‌ی خود آماده باشد و عقیده‌ی خود را جزئی از یک سنت تغییر پذیر ببیند. این در حالی است که نصر بحث تکثرگرایی و نحوه‌ی مواجهه با سنت‌های گوناگون را

بنا به ضرورت آن و به خاطر تکرر صور قدسی در عالم واقع به میان می‌آورد، اما همواره بر جوهر و مبدا واحد صور قدسی تاکید می‌کند. در حوزه‌ی نظریه‌های علمی نیز آنجا که همه‌ی نظریه‌ها تحت جهان بینی توحیدی هستند، مثل سبک‌های مختلفی که در طب سنتی وجود دارد، نصر تکرر را سودمند و نشان دهنده‌ی توانمندی سنت‌ها می‌داند که با متافیزیک‌های متفاوت می‌توانند علوم مختلفی را در یک حوزه توسعه دهند. اما تکرر و تغییری را که امروزه علم مدرن با آن رو به روست و مدام با رد و جایگزین شدن نظریه‌ها، تصویری که "علم" از جهان هستی ارائه می‌دهد نیز تغییر می‌کند، نشانه‌ی فقدان متافیزیک صحیح می‌داند که علوم مدرن بر مبنای آن نظریه‌های خود را ارائه دهند. تغییر نتایج فلسفی و کیهان‌شناختی که از نظریه‌های علمی حاصل می‌شود منجر به سرگشتگی انسان برای پیدا کردن دیدگاهی صحیح درباره‌ی خود و هستی شده است (نصر، ۱۳۷۹، ص ۱۵۸-۱۵۹). نصر کرامت انسان را از منظر سنتی در این می‌بیند که معرفتی تغییرناپذیر به او داده شود (نصر، ۱۳۸۸، ص ۲۵۶). بنابراین تفکر فایرابند مبنی بر تغییر دائمی عقاید انسان و گذار از متافیزیکی به متافیزیک دیگر که انسان را دچار بلا تکلیفی درباره‌ی خود و نظام خلقت خواهد کرد (تا حدی که حتی نسبت به وضع فعلی انسان مدرن نیز سرگشته‌تر خواهد شد)، مسلماً به مذاق نصر خوش نخواهد آمد.

- وحدت علوم

همان‌طور که گفته شد نصر معتقد است علوم با موضوع واحد و متافیزیک‌های متفاوت در صورتی که مبتنی بر جهان بینی توحیدی باشند، همگی می‌توانند واقعیت جهان را منعکس کنند. اما او قدمی جلوتر می‌رود و مدعی می‌شود علوم مختلفی که به سبب تفاوت موضوعاتشان امروزه از یکدیگر جدا شده‌اند نیز اگر با تکیه بر یک متافیزیک صحیح تولید شده باشند، می‌توانند به وحدت برسند به طوری که همگی مکمل و موید هم باشند و در کنار هم تصویر جامعی از انسان و هستی ارائه دهند. از دید نصر این الگویی است که در جوامع علمی سنتی وجود داشته است و یک شهود کلی اطلاعات جزئی عالم را به هم مربوط می‌ساخته است. فردی که به حق در بعد کلی علم داشت "حکیم" خوانده می‌شد و این توانایی را داشت که در پیروان خود ایجاد یقین و اعتماد کند. در حالی که امروزه تجزیه‌ی روزافزون علوم به شاخه‌های

متعدد انسان‌ها را از دسترسی به یقین محروم کرده است و دیگر نمی‌توان شخصی را یافت که به واسطه‌ی علم جامعه‌ش، انسان‌ها به او اطمینان کرده و با اعتماد از او پیروی کنند. (نصر، ۱۳۷۹، ص ۱۴۶).

فایرابند نیز با این که درباره‌ی تجزیه‌ی علوم به شاخه‌های متفاوت نظر سلبی یا ایجابی ندارد، نبود یک دیدگاه جامع علمی در جهان امروز را تایید می‌کند. او معتقد است توهم وجود دیدگاهی واحد به عنوان دیدگاه علمی دستاویزی کاذب برای جلب اعتماد عمومی به علم است. او دیدگاه‌های مختلف علمی را دربردارنده‌ی جهان بینی‌های متفاوتی می‌داند که نمی‌توان از آن‌ها دیدگاهی منسجم درباره‌ی طبیعت استخراج کرد و آنها را به یک دیدگاه واحد علمی تقلیل داد. اگر هم بتوان چنین کاری کرد، این دیدگاه پیچیده تر از آن است که تا کنون توسط کسی به دست آمده باشد و بتواند مورد استفاده قرار بگیرد (فایرابند، ۱۹۹۳، ص ۲۴۵). فایرابند فرض وجود چنان دیدگاهی را یک فرض متافیزیکی می‌داند که با اغراض سیاسی به مردم تلقین می‌شود، در حالی که با فعالیت‌های واگرای دانشمندان در تعارض است (همان، ص ۲۴۹). گرچه از نظر او این ایده می‌تواند برای کسانی که فعالیت علمی می‌کنند مفید بوده و انگیزه‌های ایشان را هم‌جهت کند، اما برای فلاسفه و دیگر افراد که قرار نیست یک فعالیت علمی را به پیش ببرند و در جایگاه استفاده از دستاوردهای سنت‌های معرفتی مختلف هستند، چنین دیدگاهی مایه‌ی سرسپردگی و تنگ بینی خواهد بود (همان، ص ۲۵۰). بنابراین به نظر نمی‌رسد وجود یک دیدگاه جامع علمی از دید فایرابند برای افراد عادی لازم و یا مفید باشد. او نه تنها از فقدان یقین به عنوان مشکل یاد نمی‌کند، بلکه به این دلیل که یقین به نوعی سرسپردگی و تعصب را نیز در پی دارد از دید فایرابند نبود آن بیشتر به نفع جامعه‌ی بشری است.

– اخلاق در جامعه‌ی علمی آرمانی

مسئله‌ی دیگری که در آراء نصر و فایرابند جایگاه خاصی دارد، اخلاق است. خاستگاه معیارهای اخلاقی در نزد این دو نفر با هم تفاوت دارد. فایرابند اخلاق را برای فراهم شدن شرایط آزادی هرچه بیشتر انسانها به کار گرفته است. در حالی که از دید نصر فضایل اخلاقی توسط سنت‌ها و بر اساس شناختی که نسبت به انسان و خداوند ارائه می‌دهند، تعیین می‌شود. علاوه بر این تفاوت، نقش اخلاق در جامعه‌ی آرمانی این دو

نفر نیز با یکدیگر فرق می‌کند.

اخلاقی که شهروندان جامعه‌ی آزاد به آن متصفند، لازمه‌ی شکل‌گیری جامعه‌ای است که در آن تکثرگرایی در حد‌اعلای خود به ظهور رسیده است و بر اساس نسبی‌گرایی سیاسی اداره می‌شود. قوانین جزایی حکومت نیز توسط رای اکثریت تصویب می‌شود و در صورتی که افراد جامعه لازم بدانند، تغییر می‌کند. برای تحقق این جامعه لازم است که شهروندان آزاداندیش بوده، خلاقانه رفتار کنند و اجازه ندهند روش‌ها و قوانین گذشته آنها را در ارائه‌ی نظریه‌های جدید محدود کند، چرا که پیشرفت‌های مهم زمانی اتفاق می‌افتد که افراد به خود اجازه‌ی ساختارشکنی و خلاقیت بدهند. اما در عین حال نباید بر عقاید خود تعصب داشته باشند، زیرا تعصب و تنگ‌نظری هم مانع رشد دیگر عقاید می‌شود و هم مانع آموختن هر فرد از عقاید دیگران. شهروندان با این که هر یک به سنتی تعلق دارند و برای توسعه‌ی آن می‌کوشند، عقاید خود را ثابت و تغییر ناپذیر نمی‌دانند. بلکه هر عقیده‌ای را هر قدر گرامی، بخشی از یک سنت می‌بینند که همواره می‌تواند بهتر شود و از سنت‌های دیگر بیاموزد. به این ترتیب هر شهروندی آماده‌ی شنیدن انتقادات به عقاید خویش است و به نظرات دیگران هر قدر هم مخالف و یا از نظر او کاذب باشد، احترام می‌گذارد و با شکیبایی برخورد می‌کند. این شکیبایی به معنای پذیرش صدق و کذب در کنار هم نیست، بلکه برخورد انسانی با کسی است که از نظر ما متأسفانه گرفتار کذب شده است (فایرابند، ۱۹۸۲، ص ۸۰).

رفتار شهروندان جامعه‌ی آزاد دقیقاً نشان‌دهنده‌ی مبنای تفکر فایرابند است که ارزش‌های انسانی را برتر از دست‌یابی به حقیقت می‌داند و آنچه برای او مهم است تعاملی بر اساس انسانیت است که در آن افراد به یکدیگر احترام گذاشته و در پی آموختن از یکدیگرند. شهروندان نیز باید حداقل به طور ضمنی پذیرفته باشند که معرفت برتری وجود ندارد و هر زمان ممکن است مصداق صدق و کذب در نظر ایشان عوض شود، بنابراین با دیگران با شکیبایی و احترام رفتار می‌کنند.

نصر از جوانب مختلفی به مسئله‌ی اخلاق می‌پردازد. از نگاه او دانش و کاربرد آن نمی‌تواند از استلزامات اخلاقی برکنار باشند و این مسئله تنها با اخلاق‌مداری دانشمندان برآورده نمی‌شود چرا که حاصل کار دانشمندان اخلاق‌مدار، فجایع زیادی را

به بار آورده است (نصر، ۱۳۹۱، ص ۱۶۲). علم و اخلاق نه تنها در شخص دانشمند بلکه ساختارهای نظری و فلسفی علم باید با مبانی عقیدتی حامی اخلاق آمیخته شده باشد (نصر، ۱۳۹۱، ص ۱۷۶). در حالی که ساختار علم مدرن فاقد این ویژگی است. علاوه بر این که با تخریب تمام دیدگاه‌های دیگر درباره‌ی هستی از جمله دیدگاه‌های دینی، باعث شده تا اخلاقی که میراث ادیان ابراهیمی بوده و بر جهان بینی دینی مبتنی بود نیز تحلیل برود و این مسئله در بحران اخلاقی جامعه نیز نقش مهمی داشته است (نصر، ۱۳۹۱، ص ۱۶۲). او پشتوانه‌ی اخلاق را در جامعه "معنویت" می‌داند و معتقد است در غیاب معنویت هیچ چیز نمی‌تواند جلوی نفس افسارگسیخته‌ی انسان را بگیرد.

از طرفی معنویت محصول شناخت امر قدسی است و این شناخت زمینه‌ی ایجاد فضایل اخلاقی را در انسان فراهم می‌کند. وقتی انسان به درجه‌ی تعالی امر قدسی پی ببرد و بی‌مقداری خود را در مقابل او درک کند و کمالاتی را که او به دیگر مخلوقات بخشیده پذیرد، زمینه‌ی بسیاری از رذائل که ریشه در جهل و کبر دارند از بین می‌رود. گرچه تنها دانستن برای تحقق فضائل اخلاقی کفایت نمی‌کند و عمل و ممارست برای کسب فضایل اخلاقی نیز لازمه‌ی این مسیر است. (نصر، ۱۳۸۸، ص ۲۵۶-۲۵۶). علاوه بر این، توجه به بعد باطنی سنت‌های مختلف نشان می‌دهد که همه‌ی سنت‌ها دارای امر قدسی هستند که ذاتا مطلق است و صور متکثر و متفاوت ایشان همگی به اراده‌ی الهی ایجاد شده و هر کدام از راه خود انسان‌ها را به حقیقت می‌رساند. بنابراین افراد تحت تعالیم سنتی ضمن پایبندی به عقاید خود پیروان سنت‌های دیگر را گمراه نمی‌دانند و با ایشان به تسامح رفتار می‌کنند (همان، ص ۲۴۸-۲۵۰). به این ترتیب تعالیم سنتی زمینه‌ی رفتار اخلاقی را در افراد جامعه ایجاد می‌کند و لذا رعایت اخلاق در جامعه محصول فرعی حرکت انسان‌ها به سمت شناخت امر قدسی و قرب به آن خواهد بود.

همان طور که گفته شد، فایرabend و نصر خاستگاه متفاوتی برای فضایل اخلاقی در نظر گرفته‌اند. اما علاوه بر این، نقشی که اخلاق در جامعه‌ی آرمانی ایشان دارد نیز با یکدیگر متفاوت است. برپایی جامعه‌ی آزاد فایرabend، نیازمند شهروندانی است که ویژگی‌های اخلاقی خاصی داشته باشند تا بتوانند جامعه‌ای را با تمام سنت‌های معرفتی گوناگون بدون هرج و مرج و دشمنی به پیش ببرند. بنابراین اخلاق به نوعی لازمه‌ی

برپایی جامعه‌ی آزاد فایرابند است. اما نصر اخلاق را محصول جامعه‌ی آرمانی خود می‌داند چرا که از دید او تنها پشتوانه‌ای که می‌توان برای اخلاق تصور کرد، معرفت قدسی و معنویت ناشی از حضور امر قدسی است. بنابراین جامعه‌ی آرمانی نصر که در آن مردم به سمت امر قدسی در حرکتند، خود به خود به سمت اخلاقی شدن پیش می‌رود و همان طور که او تاکید می‌کند زندگی تحت تعالیم سنت تنها راه دستیابی به معرفت نجات بخشی است که نیازهای مادی و معنوی انسان‌ها را برآورده می‌کند.

نتیجه‌گیری

مرور آراء نصر و فایرابند در باب جامعه‌ی علمی آرمانی، روشن ساخت که در بعضی جنبه‌ها آراء ایشان با یکدیگر قابل جمع است، اما در بسیاری از موارد بینشان تقابل وجود دارد و این تقابل‌ها عمدتاً معطوف به اختلاف در اعتقاد به امکان معرفت برتر می‌شوند که محصول تفاوت رویکرد انسان مدارانه فایرابند و رویکرد خدامحورانه‌ی نصر است.

البته مسئله‌ای که درباره‌ی هر دوی این نظریه‌ها صادق است این است که بیشتر به ملاحظات نظری یک جامعه‌ی علمی آرمانی عنایت داشته‌اند و راهکارهایی که برای پیاده سازی چنان طرح‌هایی لازم است مورد توجه کمتری قرار گرفته است و به توصیه‌های کلی بسنده شده است. علاوه بر این که در مقام نظر نیز به هر کدام از این طرح‌ها ایراداتی وارد است که مطرح کردن و احیانا پاسخگویی به آنها فرصت دیگری می‌طلبد. برای مثال تصویری که فایرابند از جامعه‌ی آرمانی خود ارائه می‌دهد وجود ثبات در آن را تضمین نمی‌کند. جامعه به جنبه‌های مختلفی از ثبات نیازمند است از جمله ثبات اقتصادی که به وضعیت صنعت و بالتبع علم در آن کشور وابسته است. در صورتی که یک جامعه کاملاً لیبرال و صرفاً بر اساس نظرات اشخاص عامی هدایت شود آن هم در شرایطی که افراد درجاتی از نسبی‌گرایی دارند و به هیچ روش و عقیده‌ای کاملاً معتقد نیستند، این امکان به وجود می‌آید که نظرات ایشان دائم تغییر کنند و اگر این تغییر از مسیرهای مختلفی ثبات اقتصادی را تحت تاثیر قرار دهد جامعه با مشکلات جدی رو به رو خواهد شد.

همچنین در جامعه‌ی آرمانی نصر، با وجود این که او تاکید بسیاری بر الهی بودن جهان بینی حامی نظریه‌ها دارد اما معلوم نمی‌کند که تشخیص این مسئله به عهده‌ی

کیست. همان طور که نصر نیز اذعان داشته است علی رغم وجود متون مقدسی که آموزه‌های الهی را در بردارند و مرجعیت هر سنت، امکان برداشت‌های متفاوت از متون و همین طور عقاید و گرایش‌های مختلف در بین مرجعیت وجود دارد، کما این که وجود انواع فرقه‌های اعتقادی در هر سنتی گواه این امر است. بنابراین ممکن است تشخیص الهی بودن یا نبودن یک نظریه و یک عقیده نیز از این اختلافات مصون نباشد و افراد مختلفی که هر یک به سنت و فرقه ای تعلق دارند بر سر الهی بودن یا نبودن یک عقیده یا نظریه با هم توافق نداشته باشند. اضافه کردن عنوان "مقدس" به این علوم و "نامقدس و الحادی" به علوم دیگر اهمیت این مسئله را بیشتر می‌کند.

در کنار انتقاداتی از این دست، در مقام عمل نیز انتقاداتی به ایشان وارد است. لازم به یادآوری است که اساساً نصر معتقد است جامعه‌ی علمی آرمانی او در برهه‌هایی از تاریخ (مثل دوران شکوفایی تمدن اسلامی) تحقق داشته است و او در واقع به دنبال احیای تمدن‌هایی است که در گذشته وجود داشته‌اند. این مسئله باورپذیر بودن و امکان پیاده سازی عملی این طرح را به ذهن نزدیک می‌کند، در مقابل فایراند که از جامعه‌ای صحبت می‌کند که تا کنون نمونه و مثالی نداشته است. با این حال، در مقام عمل انتقادی متوجه آراء هر دوی این افراد است که حتی تحقق جامعه آرمانی نصر در گذشته نیز او را از آن مصون نمی‌کند. هر دوی این افراد نوعی یکدستی عقیدتی را بین افراد جامعه‌ی خود فرض گرفته‌اند و تنها با برقراری این فرض است که طرح آنها قابلیت عملی شدن دارد. جامعه‌ای که نصر تصویر می‌کند مجموعه افرادی است که تمایلات سنت‌گرایانه دارند و به برتری سنت‌ها اعتقاد دارند، لذا به لحاظ نظری علوم مدرن را با دید انتقادی می‌آموزند و فناوری‌های مدرن را با احتیاط و نظارت به کار می‌گیرند و همچنین همت خود را برای توسعه‌ی علوم سنتی که مثالهای آن را دیدیم به کار می‌بندند. در حالی که در جوامع فعلی، حتی در جوامعی که آثار سنت‌ها در آن وجود دارد بسیاری از افراد با معنویتی که نصر از آن دم می‌زند بیگانه‌اند یا حوزه‌ی علوم طبیعی را جدا از آن می‌دانند، و یا در بهترین حالت معتقدند فناوری‌های سنتی یارای مقابله با فناوری‌های ویرانگر غرب را ندارد و لذا برای حفظ امنیت جامعه نیاز است در مواردی (که از قضا مهلک‌ترین موارد هستند) رقابت با غرب ادامه پیدا کند. فایراند نیز با این که به نظر می‌رسد نهایت تنوع عقیده را برای افراد جامعه‌ی خود

در نظر گرفته است، یک طرز فکر کلیدی را بین ایشان مشترک فرض کرده است و آن درجاتی از نسبی‌گرایی است. افراد جامعه‌ی آزاد در بهترین حالت نباید عقاید خود را حقیقی یا برتر بدانند و اگر هم به برتری آن عقیده دارند در عمل نباید طوری رفتار کنند که آزادی دیگران محدود شود. این مسئله با واقعیت جوامع فاصله‌ی زیادی دارد. اکثریت افرادی که به یک نظام معرفتی تعلق دارند نسبت به آن احساس وفاداری و تعهد می‌کنند و معتقدند که آن را به دلیل حقانیت و برتری اش برگزیده‌اند و به التزامات عملی آن ولو با خواسته‌های دیگران در تعارض باشد پایبندند، لذا به راحتی زیر بار نسبی‌گرایی نخواهند رفت. چنین افرادی مادامی که وجود دارند و بر برتری عقاید خود پافشاری می‌کنند، برای شکل‌گیری جامعه‌ی آزاد فایرابند و تداوم آن مانع محسوب خواهند شد.

نصر و فایرابند به دنبال تصویر آرمانی جامعه‌ی علمی بوده‌اند و لذا افراد جامعه را طوری فرض کرده‌اند که با وجود تنوع عقایدشان، با شکل جامعه‌ی مورد نظر موافق و همخوان هستند. اما در عمل چنین نیست و جوامع از افرادی که همگی انسان‌مدار و تا حدی نسبی‌گرا هستند و یا افرادی که همگی به سنت‌ها گرایش دارند و سهم حداکثری برای آموزه‌های الهی قائلند، تشکیل نشده است و ترکیب و درجاتی از عقاید مختلف در افراد و به تبع آن در جامعه دیده می‌شود. بنابراین برای ارائه دادن یک راهکار عملی مورد قبول افراد هر جامعه باید طیف‌های عقیدتی آن جامعه و نیازهای ایشان را در نظر گرفت، لذا راهکار هر جامعه با جامعه‌ی دیگر متفاوت خواهد بود. چنین راهکاری می‌تواند برآیندی از نظرات افراد مختلفی باشد که با انگیزه‌های متفاوت به مسائل نگاه کرده‌اند و به چاره‌اندیشی پرداخته‌اند.

به نظر می‌رسد مقصد جامعه‌ای با اکثریت مذهبی که تصمیم دارند نحوه‌ی مواجهه‌ی خود با علم و فناوری مدرن را بر اساس عقاید مذهبی‌شان تغییر دهند، می‌تواند به جامعه‌ی آرمانی نصر نزدیک باشد. اما تحقق آن و یا تحقق طرحی شبیه آن مستلزم یک دوره گذار است. نصر تصویر آرمانی خود را با ارجاع به دوره‌ای از تاریخ توصیف می‌کند که در آن پدیده‌ی علم مدرن وجود نداشته است و لذا چالش گذار از سلطه‌ی علم مدرن به علم سنتی وجود نداشته است. این چالش با وجود آنکه در آراء نصر مورد توجه قرار گرفته است اما به قدر کافی به جزئیات و اهمیت آن پرداخته نشده است. به

نظر می‌رسد که طرح فایراند همان طور که خود نیز گاهی از آن به عنوان دارویی موقتی یاد می‌کند، برای دوره‌ی گذار یک جامعه بسیار مناسب است. فایراند در جامعه‌ی آزاد خود علم و فناوری مدرن و طرفداران آن را به رسمیت می‌شناسد و به آنان اجازه می‌دهد که به فعالیت‌های خود ادامه دهند. در عین حالی که عنان جامعه را از دستان ایشان خارج می‌کند و اختیار تصمیم‌گیری‌های جامعه و نظارت بر علم را به نمایندگان افراد جامعه می‌دهد. همچنین با فرصت دادن به نظام‌های معرفتی مختلف این اجازه را می‌دهد که به توسعه‌ی عقاید و جذب منابع مالی و انسانی بپردازند. بنابراین برای جامعه‌ای که از لحاظ معرفتی به حالت تک قطبی نزدیک شده است و می‌خواهد از این حالت به وضع دیگری برود (ولو این که در وضع مطلوبش هم به دنبال انواع خاصی از معرفت باشد)، راهکارهای فایراند در جامعه‌ی آزادش بسیار کارگشاست. چرا که در یک حرکت تدریجی قدرت و تسلط نظام معرفتی موجود را کم می‌کند و اجازه می‌دهد تا نظام معرفتی دیگر قابلیت‌های خود را به جامعه اثبات کند. در ادامه این مسیر و پس از آنکه جامعه به توانایی‌های نظام جایگزین پی برد، پیاده‌سازی هنجارهای جامعه‌ی علمی مطلوب با پذیرش از طرف جامعه مواجه خواهد شد.

منابع

- نصر، سید حسین (۱۳۷۹)، *نیاز به علم مقدس، ترجمه‌ی حسن میان‌داری، قم، موسسه پژوهشی طه.*
- نصر، سید حسین (۱۳۸۸)، *معرفت و امر قدسی، ترجمه‌ی فرزاد حاجی میرزائی، تهران، نشر و پژوهش فروزان روز*
- نصر، سید حسین (۱۳۹۱)، *اسلام، علم، مسلمانان و تکنولوژی، گفت‌وگو با مظفر اقبال - ترجمه‌ی حسین کرمی، تهران، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه*
- Feyerabend, Paul (1982), *Science in a Free Society*, London, Verso.
- Feyerabend, Paul, (1993), *Against Method*, London, Verso.
- Feyerabend, Paul (1999), *Howto Defend Society against Science , Knowledge, Science and Relativism (Philosophical papers Vol.3)*, Cambridge, Cambridge University Press
- Preston, John (1997), *Feyerabend: Philosophy, Science and Society (Key Contemporary Thinkers)*, Cambridge, Polity



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی